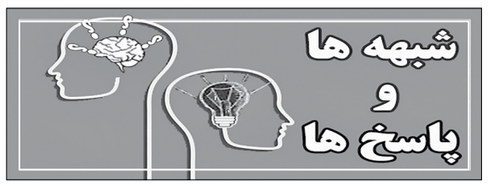

قرآن خواندن سر مبارک امام حسین(ع)

شبهه: آیا سر مطهر امام حسین(ع) وقتی در کوفه قرآن خواند همه شنیدند؟ پس چرا کسی ایمان نیاورد؟

پاسخ: در منابع تاریخی و روایی پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین(ع) کرامات و وقایع خارق‌العاده‌ای مانند جاری شدن خون زیر سنگ‌ها، تیره‌وتار شدن آسمان و... نقل شده و همواره صحت و عدم صحت این قبیل گزارش‌ها محل بحث بوده است. یکی دیگر از این کرامات، خواندن قرآن توسط سربریده امام حسین(ع) بوده که در معتبرترین کتب علمای شیعه و سنی نقل‌شده است. در اینکه آیا همه مردم جریان قرآن خواندن سر امام حسین(ع) را شنیدند یا اینکه فقط عده‌ای از خواص متوجه قرآن خواندن آن شدند؛ لازم است ابتدا به گزارش‌ها مراجعه شود تا روشن گردد چه کسانی شاهد این ماجرا بودند و این جریان را نقل کرده‌اند. ازجمله ناقلینی که نامشان در منابع آمده است، عبارتند از:

الف) زید بن ارقم: شیخ مفید به نقل از زید بن ارقم آورده است: در غرفه‌ای بودم که سر مطهر را بر فراز نیزه‌ای از جلوی من گذراندند. چون برابر من رسید، شنیدم که آیه: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»؛ آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم، از آیات شگفت ما بودند»؟ را می‌خواند. به خدا سوگند مو بر تنم راست شد و صدا زدم: ای پسر رسول خدا، به خدا سوگند، داستان سر تو بسیار شگفت‌تر است.[1] در این نقل فقط نام زید بن ارقم مطرح شده و از حضور افراد دیگری در این ماجرا سخنی گفته نشده است.

ب) منهال بن عمرو: محمد بن سلیمان کوفی و ابن حمزه طوسی به نقل از منهال بن عمرو آورده‌اند: سربریده حسین بن علی(ع) را روی نیزه دیدم که با زبان فصیح آیه:«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ...» مردی از بین مردم گفت: به خدا سوگند! سربریده فرزند رسول خدا شگفت‌آورتر است.[2] طبق این گزارش علاوه بر اینکه منهال خود متوجه قرائت کردن سر مطهر شد، بیان می‌کند مردی هم از بین مردم متوجه شد.

محمد بن سلیمان کوفی و ابن حمزه طوسی به نقل از منهال بن عمرو آورده‌اند: سربریده حسین بن علی(ع) را روی نیزه دیدم که با زبان فصیح آیه:«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ...» را تلاوت می‌کرد. مردی از بین مردم گفت: به خدا سوگند! سربریده فرزند رسول خدا شگفت‌آورتر است. طبق این گزارش علاوه بر اینکه منهال خود متوجه قرائت کردن سر مطهر شد، بیان می‌کند مردی هم از بین مردم متوجه شد.

ج) شعبی: وی می‌گوید: هنگامی‌که سر حسین(ع) را در کوفه در محل صرافه‌ها به دار زدند، آن سر مقدس تنحنح کرد و سوره کهف را تلاوت کرد تا آنجا که فرمود: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»؛ آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم»؛ اما این جز بر گمراهی‌شان نیفزود.[3] در صورتی که منظور عبارت آخر را این بدانیم که این اتفاق بر گمراهی اهل کوفه چیزی نیفزود؛ روشن می‌شود که اولاً این معجزه را همگان شنیدند. ثانیاً با دیدن این معجزه باز به خود نیامده و نسبت به اشتباهشان پشیمان نشدند.

د)سلمه بن کهیل: وی می گوید: سر حسین بن علی(ع) را بر نیزه دیدم که می‌گفت: «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ خداوند شر آنها را از تو دفع می‌کند و او شنونده داناست.»[4]

ه) سهل بن حبیب: در گزارشی آمده است: آنان ساعتی از روز در ورودی باب بنی خزیمه توقف داشتند و سر مطهر بر نیزه‌ای بلند بود که سوره کهف را تلاوت می‌کرد تا به این آیه رسید: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»؛ سهل بن حبیب گفت: به خدا سوگند، قرائت شما از همه‌چیز عجیب‌تر است.[5]

و) افراد گمنام: ابن شهرآشوب می‌نویسد: هنگامی‌که سر مقدس امام حسین(ع) را بر فراز درخت زدند، شنیدند که می‌فرمود: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» در دمشق نیز صوت آن حضرت را شنیدند که می‌فرمود: لا قوه الا بالله، نیز شنیده شد که می‌فرمود: «انَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا.»[6]

بدون شک تکلم کردن و قرآن تلاوت کردن توسط یک سربریده، کرامتی واضح و آشکار است که هر شنونده و بیننده‌ای را به خود مجذوب می‌کند و همان‌طور که از گزارش‌ها روشن شد، افرادی چون زید بن ارقم، منهال بن عمرو، سهل بن حبیب، سلمه بن کهیل، شعبی و یا افراد دیگری که نام آنها ذکر نشده، متوجه چنین معجزه‌ای شدند؛ اما سؤالی مطرح است که چگونه می‌شود مردم کوفه و شام با چنین معجزه‌ای مواجه شوند، اما تأثیری در قلب‌های آنان نگذاشته باشد و یا واکنشی انجام ندهند. در پاسخ باید دانست که:

اولاً: در میان لشکریان دشمن افرادی بودند که در درستی و حقانیت امام(ع) شکی نداشتند، اما چنان دل‌هایشان از حرام پُر شده بود که نمی‌توانستند حقایق را بپذیرند. همچنان‌که در گزارش شعبی آمده بود که مردم با دیدن این معجزه باز در گمراهی خود ماندند.

ثانیاً: پس از واقعه کربلا شرایط خفقانی بر شهر کوفه حاکم بود و مردم به راحتی نمی‌توانستند علیه امویان اقدامی انجام دهند.

ثالثاً: با جریاناتی که نقل‌شده روشن می‌شود که کرامات مربوط به این سر مطهر بر افرادی تأثیر گذاشته بود. مثلاً در مورد زید بن ارقم آمده است که عبیدالله بن زیاد را نسبت به شهادت امام حسین(ع) سرزنش می‌کند یا جریان مسلمان‌شدن راهب نصرانی[7] و یا سایر افرادی که تاریخ در مورد آنها ساکت بوده، اما در قیام‌هایی که بعدها صورت گرفت شرکت کردند و بسیاری از آنان کشته شدند.

رابعاً: در این گزارش‌ها اشاره نشده که هنگامی‌که سر مطهر امام حسین(ع) به قرائت قرآن مشغول شد چند نفر شاهد ماجرا بودند، شاید جمعیتی کم در آن مواقع کنار سر ایشان بوده است.

نتیجه:

قرآن خواندن سربریده امام حسین(ع) یکی از کراماتی بود که توسط افراد مختلفی روایت‌شده و در کتب شیعه و سنی به آن اشاره شده است. با توجه به گزارش‌ها افراد زیادی متوجه قرآن خواندن شدند؛ اما شرایط سخت و خفقانی که در کوفه بود یا در مقابل قساوت قلب دشمنان باعث می‌شد، در برابر این معجزات کمتر واکنشی نشان دهند. با این حال از برخی نقل‌ها روشن می‌شود که این سر مقدس تأثیراتی بر برخی افراد داشته و پس از مشاهده این کرامات اقداماتی توسط آنها صورت گرفته است.

برای مطالعه بیشتر:

- قصه‌های کربلا، نوشته علی نظری‌منفرد.

*** سید کاظم فلاح‌زاده ابرقویی**

---

۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۷.
۲. ابن شهرآشوب، محمد بن علی مازندرانی، مناقب آل أبی طالب، ج ۲، ص ۲۶۷؛طوسی، ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۳۳۳.
۳. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۰، صص ۳۶۹-۳۷؛ راوندی، قطب‌الدین، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۷ (با اندکی تفاوت).
۴. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۲، ص ۱۱۷.
۵. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، مدینه معاجز الأئمه الاثنی عشر ، ج ۴، ص ۱۲۳.
۶. ابن شهرآشوب، محمد بن علی مازندرانی، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۶۱.
۷. بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، مدینه معاجز الأئمه الاثنی ، ج ۴، ص ۱۲۹.

زندگی؛ جدال دائم حق و باطل

علی جواهردهی

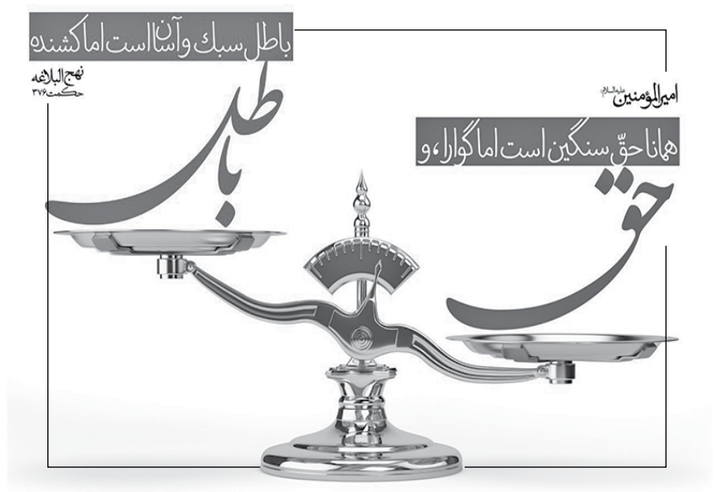

زندگی دنیوی چیزی جز جدال دائم میان حق و باطل نیست تا هر کسی هرچه در چنته دارد و شاکله هویتی اوست، به نمایش گذارد و این‌گونه سره از ناسره در میان مردمان جدا شود و اهل بهشت و دوزخ مشخص شوند.

از نظر قرآن، مثل حق و باطل همانند کف‌های آب سیل‌آسا یا کف‌های کوره ذوب فلزات است که آنچه برجسته و به چشم می‌آید کف‌های باطل است اما در نهایت آنچه می‌ماند، آب و فلزات است که مفید و سازنده است. در حقیقت بی‌ثباتی باطل در برابر حق در اوج تظاهرنمایی شگفت باطل، به اهل تعقل و تفکر این حقیقت را آشکار می‌کند که نباید در دام ظاهرفریب باطل افتاد که اکثریت این‌گونه در دام آن می‌افتند و همه توجه و اهتمام خویش را به ابعاد این ظاهر فریبای زندگی دنیوی معطوف می‌دارند و از حقیقت ثابت که در پس آن نهان شده و به چشم نمی‌آید محروم می‌شوند و این‌گونه از بهشت محروم شده و در دوزخ فراق ملکات کمالی و انوار آن در میان ظلمات باطل قرار می‌گیرند.

بسیاری از مردم نه‌تنها خود گرفتار ظاهر فریبای باطل می‌شوند که چیزی جز ظلمات نیست، بلکه گرفتار «تلبیس» و نیرنگ ابلیس شده و «لباس» حقیقت را بر باطل می‌پوشانند تا دیگران را نیز فریب دهند و از زندگی بر مدار حق و حقیقت دور کنند و آنان را به نوعی برده فکری خویش کرده و به بهره‌کشی و استثمار دیگران بپردازند.

البته حق، سخت و تلخ و عمل مطابق آن برای هرکسی قابل قبول نیست؛ از همین‌رو بسیاری از مردم در برابر باطل مقاومتی نمی‌کنند و با آنکه می‌دانند عدالت مهم و اساسی در زندگی است، حاضر نیستند که مطابق آن زندگی کنند و برای هواهای نفسانی و خویشان خویش عدالت را فدا کنند، مگر آنکه قوامین بالقسط و شهداء لله باشند که همه‌چیز را فدای حق و حقیقت می‌کنند(نساء، آیه ۱۳۵؛ مائده، آیه ۸)، اما بسیاری از مردم این‌گونه نیستند؛ چنان‌که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: اَلْحَقّ ثَقیلٌ مُرٌّ وَ الْباطِلُ خَفیفٌ حُلْوٌ وَ رُبَّ شَهْوَه ساعَه تورِثُ حُزْنا طَویلاً؛ حق، سنگین و تلخ است و باطل، سبک و شیرین و بسا هوا و هوسی که لحظه‌ای بیش نمی‌ماند، اما غم و اندوهی طولانی به دنبال می آورد.(الامالی،طوسی، ص ۵۳۳)

امام صادق(ع) می‌فرماید: اِنّ مِنْ حَقیقَه الْایمانِ اَنْ تُؤْثِرَ الْحَقّ وَ اِنْ ضَرّکَ عَلَی الْباطِلِ وَ اِنْ نَفَعَکَ وَ اَنْ لا یَجوزَ مَنْطِقُکَ عِلْمَکَ؛ از حقیقت ایمان این است که حق را بر باطل مقدم داری، هرچند حق به ضرر تو و باطل به نفع تو باشد و نیز از حقیقت ایمان آن است که گفتار تو از دانشت بیشتر نباشد. (محاسن، ج ۱، ص ۲۰۵)

از نظر امام علی(ع) شناخت حق و باطل به سبب مشابهت‌سازی و تشابه، برای بسیاری از مردم که در مرتبت تعقل نیستند و شنیده‌های خویش را با تعقل و تفکر نمی‌سنجند، بسیار دشوار است. چنان‌که می‌فرماید: اِنّ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ لا یُعْرَفانِ بِالنّاسِ، وَ لکِن اعْرِفِ الْحَقّ بِاتِّباعِ مَن اتَّبَعَهُ وَ الْباطِلَ بِاجْتِنابِ مَنِ اجْتَنَبَهُ؛ حق و باطل با مردم (و شخصیت افراد) شناخته نمی‌شوند بلکه حق را به پیروی کسی که از حق پیروی می کند، بشناس و باطل را به دوری کردن کسی که از باطل دوری می‌کند.(امالی، طوسی، ص ۱۳۴)

انسان همواره در معرض خطر است و اگر توفیق الهی نباشد ممکن است در فتنه حق و باطل ناتوان از تشخیص شود، از همین رو امام سجاد(ع) می‌فرماید: اَللّهُمّ... وَ اَزْهِقِ الْباطِلَ عَنْ ضَمائِرِنا وَ اَثْبِتِ الْحَقَّ فی سَرائِرِنا، فَاِنَّ الشُّکوکَ وَ الظُّنونَ لَواقِحُ الْفِتَنِ وَ مُکَدِّرَهٌ لِصَفْوِ الْمَنائِحِ وَ الْمِنَنِ؛ بارالها... باطل را از درون ما محو نما و حق را در باطن ما جای ده. زیرا که تردیدها و گمان‌ها فتنه زایند و بخشش‌ها و نعمت‌ها را تیره می‌سازند.(الوافی، ج۱، ص ۳)

البته شکی نیست که هرچه ایمان انسان قوی‌تر و شدید شود و به کمال خویش نزدیک‌تر گردد، به همان میزان توانایی ادراکی و شناختی او افزایش می‌یابد و به مرتبه علم‌الیقین تا عین‌الیقین و حق‌الیقین می‌رسد؛ زیرا ایمان و تقوا ارتباط تنگاتنگی با کسب یقین دارد؛ از همین‌رو پیامبر(ص) می‌فرماید: ثَلاثُ خِصالٍ مَنْ کُنّ فیه فَقَد اسْتَکْمَلَ خِصالَ الْایمانِ: اَلّذی إذاً رَضیَ لَمْ یُدْخِلْهُ رِضاهُ فی باطِلٍ وَ اِنْ غَضِبَ لَم یُخرِجْهُ مِنَ الحَقِّ وَ لَو قَدَرَ لَمْ یَتَعاطَ ما لَیْسَ لَهُ؛ سه ویژگی است که در هرکس یافت شود، ویژگی‌های ایمان کامل می شود: آن‌که وقتی خشنود شود، خشنودی‌اش او را به باطل نکشاند و خشمش او را به هنگام خشم، از حق برون نبرد و هرگاه توان یافت، به آنچه از او نیست، دست‌درازی نکند.(الاصول السته عشر، دارالحدیث، ص ۱۷۳)

همچنین امام حسین(ع) می‌فرماید: لایکمل العقل إلا باتباع الحق؛ عقل کامل نمی‌شود مگر با پیروی از حق.(بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۷)

انسان به طور فطری براساس تعقل و تفکر و تذکر و نیز نقل وحیانی، نه‌تنها توانایی شناخت و ادراک و فهم حق و باطل و مصادیق آنها را دارد، بلکه به طور فطری گرایش به حق و مصادیق آن دارد و از باطل و مصادیق آن گریزان است؛ اما این تا زمانی است که نفس بر همان حالت اعتدال فطری و قلب بر سلامت فطری باقی باشد؛ وگرنه اگر با فجور و گناه و مخالفت با الهام‌های فطری، تغییری در نفس و قلب ایجاد شود، نور هدایت فطری تعقلی دفن می‌شود و رو به خاموشی می‌رود و قلب مهر می‌خورد و توانایی ادراکی و گرایشی صحیح مبتنی بر حق را از دست می‌دهد و به سوی باطل می‌گراید که ظاهری فریبا و آراسته و برجسته دارد، هرچند که فاقد ثبات حقانیت و بقای آن باشد.

بسیاری از افکار و رفتارها و کردارهای آدمی‌از مصادیق باطل و ضدحق است که از جمله آنها می‌توان به مواردی چون: شرک(اعراف، آیه ۱۷۳؛ انفال، آیات ۷ و ۸)، بت‌پرستی(اعراف، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹)، گرایش به لغو و بیهودگی(قصص، آیه ۵۵)، آواره‌سازی و اخراج مردم از خانه و کاشانه(حج، آیات ۳۹ و ۴۰)، تکبر و استکبار(اعراف، آیه ۱۴۶؛ قصص، آیه ۳۹؛ فصلت، آیه ۱۵)، تجاوزگری و بغی(اعراف، ایه ۳۳؛ یونس، آیه ۲۳؛ شوری، آیه ۴۲)، سحر(اعراف، آیات ۱۱۷ و ۱۱۸؛ یونس، آیه ۸۱)، حرام‌خواری(بقره، آیه ۱۸۸؛ نساء، آیات ۲۹ و ۱۶۱؛ توبه، آیه ۳۴)، رشوه‌دهی و رشوه‌گیری(بقره، آیه ۱۸۸)، صدقه‌های همراه با اذیت(بقره، آیه ۲۶۴)، منت(همان) و ریا(همان)، اعمال دنیاطلبان(هود، آیات ۱۵ و ۱۶)، غنا و آهنگ‌های لهوی(حج، آیه ۳۰؛ لقمان، آیه ۷۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۴ و ۳۵ و ۴۱۲)، غلو در دین(مائده، آیه ۷۷؛ المیزان، ج ۶، ص ۷۷)، قتل بی‌گناهان به‌ویژه پیامبران(بقره، آیه ۶۱؛ آل عمران، آیات ۲۱ و ۱۱۲ و ۱۸۱؛ نساء، آیه ۱۵۵) و مانند آنها اشاره کرد.

پیامبر(ص) نیز به این نکته توجه می‌دهد که زندگی دنیوی برای مردم چیزی جز جدال میان خدا و شیطان نیست که همان جدال میان حق و باطل و مصادیق آنها است؛ از این‌رو می‌فرماید: یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّما هُوَ اللهُ وَ الشَّیطانُ وَ الحَقّ وَ الباطِلُ وَالْهُدی وَ الضَّلالَهُ وَ الرُّشدُ وَ الغَیّ وَ العاجِلَهُ وَ الآجِلَهُ وَ العاقِبَهُ وَ الحَسَناتُ وَ السَّیِّئاتُ فَما کانَ مِن حَسَناتٍ فَلِلّهِ وَ ما کانَ مِن سَیِّئاتٍ فَلِلشَّیطانِ لَعَنَهُ اللهُ؛ ای مردم! جز این نیست که خداست و شیطان، حق است و باطل، هدایت است و ضلالت، رشد است و گمراهی، دنیاست و آخرت، خوبی‌هاست و بدی‌ها. هرچه خوبی است از آنِ خداست و هرچه بدی است از آنِ شیطان ملعون است.(کافی، ج ۲، ص ۱۶)

از نظر آموزه‌های قرآنی حق و باطل در دنیا آمیخته هستند و در کوره فتنه‌های گوناگون است که حق و باطل از هم جدا می‌شود و پاک از ناپاک و سره از ناسره از هم بازشناخته می‌شود.

احقاق حق و ابطال باطل

از نظر آموزه‌های قرآن، انسان باید زندگی خویش را بر مدار دین و آموزه‌های آن تنظیم کند. البته چنان‌که گفته شد، خدا در مقام پروردگاری خویش نور هدایت فطری عقلی را در جان انسان قرارداد و برای تفصیل و تحکیم و تثبیت آن در برابر وسوسه‌های شیطانی نور هدایت وحیانی را از باب تذکر و ذکر حکیم فرستاده است. بنابراین، هرکسی براساس نورهای هدایت الهی به طور فطری گرایش به حق و مصادیق آن داشته و از باطل می‌گریزد. لذا اگر کسی از اهل باطل از جمله جاهلان بیهوده‌گو(قصص، آیه ۵۵) و کافران و مشرکان(اعراف، آیه ۱۷۳) بخواهند باطل را بر حق غلبه دهند و حق را نابود کنند، اهل تقوا علیه باطل قیام می‌کنند و با برهان الهی، به احقاق حق و ابطال باطل اقدام می‌کنند، هر چند که مجرمان اهل باطل بخواهند حق را نابود و باطل را جایگزین کنند.(انفال، آیات ۷ و ۸؛ عنکبوت، آیه ۴۸)

از بزرگ‌ترین گناهان کبیره انسان آن است که تعقل را کنار بگذارد یا گوش شنوایی نسبت به سخنانی نداشته باشد که تذکری نسبت به داشته‌های فطری الهامی‌قلب و توجه به ساحت تعقل و تفکر و تفقه و تدبر است؛ از همین‌رو خدا گزارش می‌کند که اهل دوزخ به این گناه بزرگ خویش اعتراف می‌کنند که تعقل و استماع داشتند، هرگز در دام باطل نمی‌افتادند و با افکار و کردارهای باطل خویش گرفتار دوزخ نمی‌شدند(ملک، آیات ۱۰ تا ۱۲)؛ زیرا کسی که داشته‌های فطری عقلی یا داده‌های نقل وحیانی را کنار گذارد، گرفتار مخالفت با دین الهی می‌شود و با خروج از اطاعت خدا و رسول همه اعمال خویش را به نوعی ابطال می‌کند و آثاری برای آن به‌جا نمی‌گذارد و این‌گونه اهل خسران از سرمایه‌های وجودی می‌شود.(محمد، آیه ۳۳؛ عنکبوت، آیه ۵۲)

از نظر آموزه‌های قرآنی حق و باطل در دنیا آمیخته هستند و در کوره فتنه‌های گوناگون است که حق و باطل از هم جدا می‌شود و پاک از ناپاک و سره از ناسره از هم بازشناخته می‌شود.

از بزرگ‌ترین گناهان کبیره انسان آن است که تعقل را کنار بگذارد یا گوش شنوایی نسبت به سخنانی نداشته باشد که تذکری نسبت به داشته‌های فطری الهامی‌قلب و توجه به ساحت تعقل و تفکر و تفقه و تدبر است؛ از همین رو خدا گزارش می‌کند که اهل دوزخ به این گناه بزرگ خویش اعتراف می‌کنند که تعقل و استماع را کنار گذاشتند؛ زیرا اگر تعقل و استماع داشتند، هرگز در دام باطل نمی‌افتادند و با افکار و کردارهای باطل خویش گرفتار دوزخ نمی‌شدند.

بسیاری از مردم به سبب عدم تعقل یا عدم بهره‌گیری از اهل ذکر دارای تعقل، در دام شبهات و متشابهات می‌افتند و این‌گونه است که نمی‌توانند گرایش‌های صحیح داشته باشند و به احقاق حق و ابطال باطل بپردازند، بلکه حتی اکثریت مردم برخلاف راسخون در علم که متشابهات را به محکمات ارجاع می‌دهند، به ظاهر فتنه‌انگیز باطل گرایش می‌یابند و در آن می‌افتند.

انسان مؤمن نه‌تنها باید براساس داده‌های عقل و وحی گرایش به حق وگریزش از باطل داشته باشد، بلکه برای احقاق حق خویش و ابطال تلاش کند، چنان‌که پیامبران الهی همچون موسی(ع) این‌گونه عمل کردند.(اعراف، آیات ۱۱۷ و ۱۱۸؛ یونس، آیات ۸۱ و ۸۲؛ انفال، آیات ۷ و ۸)

کسی که با حق و مصادیق آن از جمله توحید و عمل صالح شامل عدالت و صداقت و امانت و وفا و شکر و ایمان و مانند آن همراه می‌شود، به چنان امنیت و آرامشی می‌رسد که هیچ‌چیز او را هراسان نمی‌کند و گرفتار خوف و حزن نمی‌شود؛ در حالی که باطل هر چند که ظاهری فریبا و زیبا دارد همانند سحر و دروغ و خیانت و ظلم و کفر و کفران و مانند آنها نه‌تنها آرامش نمی‌آورد بلکه موجب اضطراب می‌شود؛ از همین‌رو امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: لا یُؤنِسَنَّکَ اِلاّ الْحَقّ وَ لا یوحِشَنَّکَ اِلاّ الْباطِلُ؛ مبادا جز حق، با تو اُنس بگیرد و جز باطل، از تو بهراسد. (نهج‌البلاغه، صبحی صالح ص ۱۸۸)

البته از نظر آموزه‌های وحیانی، تعقل و دوری از جهالت عقلی و علمی‌می‌تواند انسان را از دام باطل برهاند و بستر ابطال باطل و احقاق حق را فراهم آورد(قصص، آیه ۵۵) و از سخن دروغ و باطل(حج، آیه ۳۰) و افتراء(انعام، آیه ۹۳) و مانند آنها اجتناب کند. بنابراین، مؤمنان جز براساس تعقل و تفکر و علم سخن نمی‌گویند؛ زیرا چنان‌که خدا می‌فرماید نمی‌توان به هر سخنی اعتماد کرد بلکه باید با تعقل و تفکر و تفقه در سخنان، برترین و بهترین را انتخاب کرد و از آن پیروی نمود؛ از همین‌رو امام علی(ع) ضمن هشدار به هر سخن شنیده‌ای می‌فرماید: اَما اِنَّهُ لَیْسَ بَیْنَ الْحَقّ وَ الْباطِلِ اِلاّ اَرْبَعُ اَصابِعَ- فَسُئِلَ عَنْ مَعْنی قَوْلِه هذا، فَجَمَعَ اَصابِعَهُ وَ وَضَعَها بَیْنَ اُذُنِه وَ عَیْنِه- ثُمّ قالَ: اَلْباطِلُ اَنْ تَقولَ: سَمِعْتُ وَ الْحَقُّ اَنْ تَقولَ: رَأَیْتُ؛هان! میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.

از آن حضرت درباره معنای این فرمایش سؤال شد. امام انگشتان خود را به هم چسباند و آنها را میان گوش و چشم خود گذاشت و آنگاه فرمود: باطل این است که بگویی: شنیدم و حق آن است که بگویی: دیدم.(نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص۱۹۸)

از نظر آموزه‌های قرآنی، حق و باطل در دنیا آمیخته هستند و در کوره فتنه‌های گوناگون است که حق و باطل از هم جدا می‌شود و طیب پاک از ناپاک و سره از ناسره از هم بازشناخته می‌شود؛ اما وقتی فتنه و کوره آتشین نباشد و باران سیل‌آسایی نبارد نمی‌توان امید داشت که شرایط برای جداسازی فراهم آید.(رعد، آیه ۱۶) البته بسیاری از مردم به سبب عدم تعقل یا عدم بهره‌گیری از اهل ذکر دارای تعقل، در دام شبهات و متشابهات می‌افتند و این‌گونه است که نمی‌توانند گرایش‌های صحیح داشته باشند و به احقاق حق و ابطال باطل بپردازند، بلکه حتی اکثریت مردم برخلاف راسخون در علم که متشابهات را به محکمات ارجاع می‌دهند، به ظاهر فتنه‌انگیز باطل گرایش می‌یابند و در آن می‌افتند.(آل عمران، آیه ۷)

البته در این میان چنان‌که گفته شد، برخی از اهل تلبیس و نیرنگ لباس حق بر باطل می‌پوشانند و آن را به عنوان حق به خورد مردم می‌دهند(بقره، آیه ۴۲؛ آل عمران، آیه ۷۱)

از همین‌رو امیرمؤمنان علی(ع) با هشدار می‌فرماید: فَلَوْ اَنّ الْباطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزاجِ الْحَقّ لَمْ یَخْفَ عَلَی الْمُرتادینَ وَ لَوْ اَنّ الْحَقّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْباطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ اَلْسُنُ الْمُعانِدینَ وَلکِنْ یُؤْخَذُ مِنْ هَذا ضِغْثٌ وَ مِنْ هذا ضِغْثٌ؛ اگر باطل با حق درنیامیزد، بر حقیقت‌جویان پوشیده نمی‌ماند و اگر حق با باطل آمیخته نشود، زبان دشمنان آن بریده می‌شود، لیکن مشتی از آن برداشته می‌شود و مشتی از این؛ و بدین‌ترتیب حق و باطل درهم آمیخته می شود و شبهه پیش می‌آید.(نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص۸۸)

از آنجا که مؤمنان اهل تعقل و استماع نسبت به حق هستند، براساس همان نفس و قلب سالم و معتدل خویش، توانایی شناخت حق و باطل و گرایش و گریزش صحیح را دارند؛ لذا به سادگی حق را از باطل می‌شناسند و به احقاق حق و ابطال باطل می‌پردازند. بنابراین، هرکسی می‌تواند حق و باطل را بشناسد و گرایش‌ها و گریزش‌های خویش را سامان دهد، حتی کافر نیز به نوعی به او هشدار داده می‌شود تا راهش را اصلاح کند و در مسیر قرار گیرد تا اتمام حجت انجام شود. امام صادق(ع) درباره توانایی مؤمن در این ساحت می‌فرماید: اَبَی اللهُ اَنْ یُعْرَفَ باطِلاً حَقّا اَبَی اللهُ اَنْ یَجْعَلَ الْحَقّ فی قَلْبِ الْمُؤْمِنِ باطِلاً لا شَکّ فیهِ وَ اَبَی اللهُ اَنْ یَجْعَلَ الْباطِلَ فی قَلْبِ الْکافِرِ الْمُخالِفِ حَقّا لا شَکّ فیهِ وَ لَوْ لَمْ یَجْعَلْ هذا هکَذا ما عُرِفَ حَقّ مِنْ باطِلٍ؛ خداوند ابا دارد از اینکه باطلی را حق معرفی کند، خداوند ابا دارد از اینکه حق را در دل مؤمن، باطلی تردیدناپذیر جلوه دهد، خداوند ابا دارد از اینکه باطل را در دل کافر حق‌ستیز به صورت حقی تردیدناپذیر جلوه دهد، اگر چنین نمی‌کرد، حق از باطل شناخته نمی شد.(محاسن، ج ۱، ص ۲۷۷)

مؤمنان باید برای احقاق حق و ابطال باطل تلاش کنند و در این راه جان خویش را نیز فدا کنند. امام علی(ع) می‌فرماید: اَلا وَ مَنْ اَکَلَهُ الْحَقّ فَاِلی الجَنّه وَ مَنْ اَکَلَهُ الباطِلُ فَاِلَی النّارِ؛ بدانید که هرکس در راه حق از دنیا برود، به بهشت و هرکس در راه باطل از دنیا برود، به جهنم می‌رود. (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص۳۷۴)

حق همان‌گونه که از اسم آن ظاهر است، امری ثابت است، در حالی که باطل از ثبات برخوردار نیست. از همین‌رو باطل از میان می‌رود و حق باقی می‌ماند.(اسراء، آیه ۸۱؛ انبیاء، آیه ۱۸؛ اعراف، آیات ۱۱۷ تا ۱۱۹) بنابراین، در جنگ حق و باطل این حق است که به اراده الهی پیروز است(همان؛ انفال، آیات ۷ و ۸)؛ امیرمؤمنان(ع) می‌فرماید: اَلْحَقّ سَیْفٌ قاطِعٌ؛ حق شمشیر برنده‌ای است.(میزان الحکمه، ج۱؛ ذیل واژه باطل)

امام صادق(ع) درباره اراده و سنت الهی نسبت به پیروزی حق علیه باطل می‌فرماید: لَیْسَ مِنْ باطِلٍ یَقومُ بِازاءِ الْحَقّ اِلاّ غَلَبَ الْحَقُّ الْباطِلَ وَ ذلِکَ قَوْلُهُ: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الباطِلِ فَیَدْمَغُهُ...»؛ هیچ باطلی نیست که در برابر حق بایستد مگر آنکه حق بر باطل چیره می‌شود و این سخن خداوند است: «بلکه حق را بر سر باطل می‌زنیم که آن را در هم می‌کوبد.»(کافی، ج ۸، ص ۲۴۲)

البته برای احقاق حق و ابطال باطل باید تلاش کرد و هرگز تسلیم نشد؛ چنان‌که علی(ع) می‌فرماید: اِصْبِرْ عَلی مَرارَهِ الْحَقّ وَ ایّاکَ اَنْ تَنْخَدِعَ لِحَلاوَهِ الباطِلِ؛ تلخی حق را تحمل کن، و مبادا که فریب شیرینی باطل را بخوری.(شرح آقا جمال‌الدین خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم، ج۲، ص۲۳۷)

آن حضرت می‌فرماید: کَم مِن ضَلالَهٌ زُخْرِفَتْ بِآیهٌ مِن کتابِ اللهِ کما یُزَخْرَفُ الدِّرْهَمُ النّحاسُ بالفِضَّهِ الْمُمَوَّهَهُ؛! بسا گمراهی‌ای که با آیه‌ای از کتاب خدا آراسته شود همچنان‌که درهم مسی با روکشی از نقره تقلّبی آراسته می شود! (میزان الحکمه، ج ۱، ذیل واژه باطل)

جدال حق و باطل همیشگی است. پس اهل حق دنبال احقاق حق و ابطال باطل می‌روند و در مقابل، اهل باطل دنبال آن هستند که احقاق باطل کرده و باطل را در جای حق قرار دهند. اما در زمین همیشه اهل حقی خواهد بود که می‌توان از آن طریق حق را شناخت و به او امید بست و این شخص معصوم است، زیرا نمی‌توان به غیرمعصوم امید بست؛ از همین‌رو امام صادق(ع) می‌فرماید: لَنْ تَبْقَی الاَرْضُ اِلاّ وَ فیها عالِمٌ یَعْرِفُ الْحَقّ مِنَ الباطِلِ؛ هرگز زمین باقی نمی‌ماند مگر آنکه در آن دانشمندی وجود دارد که حق را از باطل می شناسد.(محاسن، ج ۱، ص ۲۳۴)

امروزه نیز آن عالم حق کسی جز امام زمان(عج) نیست که بدان حق شناخته می‌شود. البته هستند کسانی که تالی تلو معصوم هستند و می‌توانند در چنین جایگاهی، شاخص اهل حق و حقیقت باشند.

مؤمنان می‌بایست همواره در کنار اهل حق و حقیقت باشند و به آنان یاری رسانند تا اهل باطل بر مردم حاکم نشوند. از همین‌رو امیرمؤمنان(ع) می‌فرماید: اَیُّهَا النّاسُ لَوْ لَمْ تَتَخاذَلوا عَنْ نَصْرِ الْحَقّ وَ لَمْ تَهِنوا عَنْ تَوْهینِ الْباطِلِ، لَمْ یَطْمَعْ فیکُمْ مَنْ لَیْسَ مِثْلَکُمْ وَ لَمْ یَقْوَ مَنْ قَوِیَ عَلَیْکُمْ...؛ ای مردم! اگر در یاری حق کوتاهی نمی‌کردید و در خوارساختن باطل سستی نمی‌نمودید، کسانی که هم‌پایه شما نیستند، در شما طمع نمی‌کردند و هیچ قدرتی بر شما مسلط نمی‌شد.(نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص۲۴۱)

هر کسی بر باطل سوار شود به دوزخ می‌رود و هرکه حق را یاری نکند در نصرت باطل کوشیده است؛ بنابراین